

گفتمان قدرت در داستان‌های «شهری چون بهشت»، «سنگ‌های شیطان» و «دختر حاجی آقا» بر اساس دیدگاه میشل فوکو

یوسف صفیان بلداجی^۱

چکیده

میشل فوکو در سال ۱۹۲۶ در فرانسه به دنیا آمد و در میان‌سالی نظریه گفتمان و قدرت را مطرح کرد. در دیدگاه او رابطه‌ای بین قدرت، معرفت و حقیقت و این که چگونه قدرت می‌تواند از زبان ناشی شود و در نوشتن و چگونه نوشتن و چه نوشتن مؤثر افتد وجود دارد. این جستار به جستجوی عناصر قدرت و گفتمان بر اساس نظریه میشل فوکو پرداخته است و ابتدا به فمینیسم و مبانی نظری قدرت و گفتمان و سپس به تبیین اندیشه‌های فوکو و قدرت و گفتمان در نوشته‌های ادبی پرداخته است و سپس سه داستان کوتاه «شهری چون بهشت» سیمین دانشور، «سنگ‌های شیطان» منیر روانی پور و «دختر حاجی آقا» از زهرا کدخدایان را بر اساس گفتمان فوکو تحلیل می‌کند. در این پژوهش با خلاصه‌ای از این سه داستان به تبیین عناصر نهفته قدرت در بین گفتمان‌ها می‌پردازیم تا مشخص شود که فضای حاکم بر این داستان‌ها و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها بر اساس قدرت‌های اجتماعی و فرهنگی و قدرت مرد سالارانه و طبقاتی، جغرافیایی، سنتی، خرافی و خانواده و... چگونه بوده است. در این میان فضای سنتی و دور از اندیشه‌های تجدیدگرایانه مهم‌ترین مشخصه این‌گونه داستان‌هاست.

کلیدواژه‌ها: فوکو، گفتمان، قدرت، داستان کوتاه

مقدمه

در سبک‌شناسی پیشین عوامل مؤثر ایجاد یک اثر را زمان و یا دوره، مکان، اجتماع و فرد برمی‌شمردند که می‌توانستند در به وجود آمدن یک اثر چه نثر و چه نظم دخیل باشد اما سبک‌شناسی معاصر جدای عناصر پیشین مؤثر در خلق یک اثر از عناصر نهفته‌ای سخن می‌گوید که در پس ساختار یک اثر وجود دارند و می‌توانند در چگونگی و چرایی به وجود آمدن اثر مؤثر باشند یعنی لایه‌های ایدئولوژی متن که تحلیل‌گران و گفتمان‌شناسان تا معنای متن را از طریق کشف روابط زیر متن یعنی بنا بر اجتماعی، تاریخی و سیاسی بودن آن تفسیر کنند و زبان در این میان صورت مادی محتوای ایدئولوژی‌هاست.

یکی از راه‌های شناخت مایه و بنیان جامعه داستان‌ها هستند که می‌توانند روایتگر عینی و ذهنی جامعه و فرد باشند یکی از نظریاتی که می‌تواند در شناخت لایه درونی و پس‌ساختارگرایانه یک اثر مؤثر باشد نظریه میشل فوکو درباره رابطه قدرت و گفتمان در یک اثر است در نظر او گفتمان‌ها ساختارهایی گاه نانوخته دارند که کلام و گزاره‌های خاصی را به وجود می‌آورند و از کتاب مقدس یاد می‌کند که در تفسیر آن مفسران سیاسی برای رساندن مقصد از آن بهره می‌بردند و همین گزاره‌ها را می‌توان گفتمان نامید.

در اندیشه فوکو رابطه‌ای بین گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت وجود دارد چنان‌که واژه‌ها هرکدام معنای خاصی دارند اما در شرایط مختلف می‌توانند معنای متفاوتی داشته باشند از نظر وی گفتمان‌ها محل بر هم خورد دانش قدرت است یعنی در هر دوره‌ای مجموعه‌ای از قوانین هستند که مشخص می‌کند فرد باید چگونه بگوید یا چه چیزی را بگوید یا نگوید بنابراین وی دانش را در خدمت قدرت می‌داند و او معتقد است قدرت فقط در خدمت سیاست نیست بلکه قدرت در تمام اقشار جامعه جاری است. (بشیریه، ۱۳۷۶: ۳۹۲) وی عوامل پیروزی یک گفتمان را قابل دسترس بودن و یا قابلیت اعتبار می‌داند.

این مقاله می‌تواند جواب به این پرسش باشد که چه نوع از روابط قدرت در سطوح مختلف اجتماعی سیاسی و نهادی در شکل دادن گفتمان این داستان‌ها مؤثر بوده است؟

پیشینه پژوهش

نقد فرهنگی رمان مدیر مدرسه جلال آل احمد از منظر گفتمان و نظریه قدرت میشل فوکو، احمد ملایی، نقد و نظریه ادبی سال دوم دوره اول ۱۳۹۶
تحلیل گفتمان قدرت در داستان سیاوش بر اساس نظریه قدرت میشل فوکو، مختار ابراهیمی و همکاران، نشریه ادب فارسی، سال ۱۰ شماره ۲، ۱۳۹۹

نقد و بررسی درون‌مایه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مجموعه داستانی شهری چون بهشت، لیلا یوسفی و قدرت الله طاهری، پژوهش زبان و ادب فارسی دوره دوم شماره دوم ۱۳۸۳

تحلیل داستان کوتاه شهری چون بهشت اثر سیمین دانشور، فصلنامه مطالعات نقد ادبی مهوش قویمی، سال دهم زمستان ۱۳۹۷

نقد و بررسی شهری چون بهشت از دیدگاه فرمالیستی از سید شهاب‌الدین سادات و بهاره سقزاده کتاب ماه ادبیات سال ۱۳۸۶

بررسی و تحلیل حضور عناصر فولکوریک در داستان‌های اهل غرق سیرسا سیریا، سنگ‌های شیطان و کنیز و نوشته نرگس رضایی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، بهار ۱۳۹۵

روش پژوهش

پژوهش حاضر بر اساس هدف بنیادی و بر پایه ماهیت و روش کیفی است و با توجه به پرسش‌های تحقیق طی مراحل زیر انجام گردید

نخست اصول و روش‌های گفتمان در سه داستان کوتاه «شهری چون بهشت» سیمین دانشور و دیگری «سنگ‌های شیطان» منیرو روانی پور و «دختر حاجی آقا» زهرا کدخدایان بر اساس نظریه قدرت فوکو مورد بررسی قرار گرفته است به صورتی که ابتدا منابع داستانی تهیه شده است و پس از مطالعه متون مطالب مرتبط و جملات درخور در کاربرگ نوشته شده است.

در مراحل بعد گفتمان‌های انتخاب شده از شخصیت‌های داستان‌ها با توجه به مبانی نظری قدرت از دیدگاه فوکو مورد بحث قرار گرفته است و در نهایت تأثیر قدرت در به وجود آمدن عناصر داستان و گفتمان‌های به وجود آمده از شخصیت‌ها تبیین گردیده است.

مبانی نظری پژوهش

زبان ماده اصلی ادبیات است و همین‌طور ادبیات در ارتباط اصلی انسان‌ها ساخته می‌شود پس می‌توان ادبیات را پدیده‌ای اجتماعی بدانیم و ارتباط بین ادبیات و جامعه از آغاز مورد تأمل بوده است و افلاطون است که نویسنده و تأثیر آن بر زندگی اجتماعی رد می‌کند و آغازگر رابطه جامعه و ادبیات است «مفهوم افلاطونی بازنمایی متضمن درک ادبیات در مقام تصویری بود که جامعه را تصویر و منعکس می‌کند.» (دستغیب، ۱۳۷۸: ۸۰) در این میان از بین نویسندگان غربی ایبولیت تن (۱۸۲۸-۱۸۹۳) بنیان‌گذار علم جامعه‌شناسی ادبیات، ادبیات را بازتاب آداب، رفتار و خلیقات زمان نویسنده می‌داند در یک اثر ادبی از سه مفهوم نژاد، محیط و زمان یاد می‌کند که در واقع مفهوم نژاد یا همان روح قومی مجموعه خصوصیات روحی اخلاقی

اجتماعی یک ملت است و محیط که اوضاع اجتماعی و سیاسی غالب بر یک ملت می‌داند و در نهایت زمان که شکل‌دهنده اثر ادبی خواه آگاهانه یا ناآگاهانه فرم و محتوای اثر را شکل می‌دهد (عسگری، ۱۳۸۶: ۵۹-۵۵) با این دیدگاه زمان را می‌توان روح حاکم بر اجتماع یک ملت است که در برهه‌ای از زمان به وجود می‌آید و در این بین ما به زمان و داستان‌ها از دیدگاه اجتماعی می‌نگریم که چگونه رمان‌نویسان زن، زندگی زنان را در آثارشان نمایان ساخته‌اند.

با این وجود سیری تاریخی اجتماعی در مقام زن و پیدایش رمان با تأکید بر زنان را پی می‌گیریم. گذشته ایران را که می‌نگریم زن مقام شایسته‌ای نداشته است. کما اینکه در ادبیات کلاسیک ایران زن را با صفت‌هایی منفی و یا مثبت یاد شده‌اند. هرچند در دوره قاجار نیز از حقوق و آزادی زن خبری نیست و قبل از مشروطیت زن موجودی است که بایست در پس پرده می‌نشست و از ظاهر شدن در اجتماع دوری می‌کرد. در ایران از زمانی که پرچم آزادی بلند می‌شود تأمین حقوق زنان جزء یکی از آرزوهای آزادی خواهان می‌گردد و در نهضت مشروطه به اشاره برخی از تاریخ‌نویسان زنان در دفاع از تبریز دلیرانه مقابل سپاهیان شاه استعداد خود را ثابت می‌کنند. (آرین‌پور، ۱۳۷۴، ج ۳، ۷)

در نقدهای معاصر یکی از مهم‌ترین نقدهای به‌روز نقد فمینیستی است که این نوع نقد به‌طور کلی به مسائل زنان می‌پردازد و این سؤال را ایجاد می‌کند که آیا بین فرشته زن و مرد تفاوتی وجود دارد فمینیست‌ها بین جنس و جنسیت فرق تأمل هستند چرا که نقد فمینیستی نقدی مؤلف‌تر است و به دنبال صدای مؤلف در حول مسائل زنان است در این نوع نقد از شیوه‌های نقادی جامعه‌شناختی و مارکسیسم و هرمنوتیک استفاده می‌کنند. در نقد فمینیستی نقاد به دنبال سه مسئله می‌گردد اول بازیابی چهره زن و دوم اینکه اگر نویسنده زن باشد متن چه کیفیتی خواهد داشت. سوم اگر نویسنده زن باشد در معانی متن تفاوت‌هایی وجود دارد با این وجود در این نوع نقد بدگویی‌های زنانه از بین می‌رود و نقادان چنین اظهار می‌کنند که هیچ زنی زن آفریده نمی‌شود مگر اینکه جامعه آن را می‌آفریند (شمیسا، ۱۳۸۵: ۸-۳۷۷) نهضت فمینیسم در کل بسیار پرتنوع است یعنی چه در سخن و چه در عمل آن را می‌توان فرزند عصر مدرنیته دانست با اقتدار و تسلط مردان در همه عرصه‌های اجتماعی و حذف زنان از نقش‌های مهم زندگی به‌ویژه سیاست در دهه ۱۸۴۰ در آمریکا این جنبش به وجود می‌آید هرچند درباره نقش زنان نظرات مختلفی وجود دارد مثلاً آلیس کلارک زن جامعه سنتی را برتر از زن جامعه صنعتی می‌داند.

(رفعت‌جاه، ۱۳۸۷: ۷۱) از ویژگی‌های نهضت‌های فمینیستی معاصر چند فرهنگی بودن است زیرا گاهی برابری زن و مرد را می‌پذیرد ولی گاهی با برتری ویژگی‌های زنانه آن را رد می‌کند اما

در واقع چیزی که نهضت فمینیسم به انکار آن می‌پردازد هویتی است که مردان برای زنان تعریف کرده‌اند و اتفاقاً در خانواده پدرسالار ارزش به حساب می‌آید. این نهضت آفریده بحث و استدلال است و فعالان آن هم از آن الهام می‌گیرند که این نوع مسئولیت بر اساس هویت شکل می‌پذیرد هویتی که آگاهانه و فعالانه شکل می‌گیرد. (مانس بریج، ۱۹۹۵: ۲۹)

در حال فمینیسم در دهه‌های اول قرن ۱۹ شکل می‌گیرد و این گروه مبارزات پی‌درپی در دفاع از حقوق زنان در تحصیل، کار و قدرت سیاسی آغاز می‌کنند در نهایت گروهی از زنان بانفوذ، سازمان ملی زنان را برای دفاع از حقوق آن‌ها پایه می‌گذارند که همان کانون توجه به حقوق زنان در تمام عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و برابری حقوق زنان و مردان است که همان فمینیسم لیبرال است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۱۷) در این بین است که زنانی در نهضت‌های اجتماعی رادیکال دست به پیدایش فمینیسم رادیکال می‌زنند و مردان را قدیمی‌ترین شکل سلطه بر زنان می‌شمارند؛ بنابراین فمینیسم از اساس یک گفتمان است گفتمانی که جایگاه زنان را واژگونه می‌سازد یعنی تأکید بر اندیشه برابری حاصلی جز مردانه کردن زنان ندارد.

از نظر فمینیست‌های رادیکال تمام گفتمان‌های برابری گفتمان‌های مردانه‌اند، یعنی تا زمانی که تسلط مردانه و فرمان‌برداری زنانه در جامعه وجود دارد، مورد نقد و هجوم قرار گیرند اما با این تفسیر زنان فاقد حوزه خاص خود یعنی حوزه زنانه می‌شوند که باعث می‌شود مسئله تفاوت زنانه پیش آید که این ذات زنانه مستقل از تاریخ و فرهنگ جامعه قابل‌تصور نمی‌تواند باشد و این ماهیت زنانه تا زمانی که به وسیله گفتمان مردان ساخته شده باشد نمی‌تواند دقیق باشد و ذات و ماهیت زنانه زمانی شکل می‌گیرد که زنان آزادی لازم برای ایجاد آن داشته باشند در حالی که آنچه امروز وجود دارد محصول فرمان‌برداری از گفتمان غیر زنانه است و تنها با از میان بردن این فرمان‌برداری و تشکیل فرهنگ و ذهنیت زنانه می‌توان تفاوت جنسی را آشکار ساخت (ویولی، ۱۹۹۲: ۱۶۷) یعنی باید فمینیسم زبانی بیابد که تفاوت جنسی در آن قابل بیان باشد.

فمینیسم در ایران از سال ۱۳۵۰ به بعد مطرح می‌شود که در این میان دو گرایش متفاوت نسبت به هویت زن به وجود می‌آید یکی از آن‌ها تحصیل‌کرده‌های غرب بوده که الگوهای غربی را برای زن ایرانی توجیه می‌کنند و گرایش دوم متشکل از متفکران مسلمان بوده که با اعتقادات اسلامی و فلسفه به جایگاه زن پرداخته‌اند و ناقدان زن الگوی غرب بوده‌اند. در این گروه جدای جنسیت زن به این نوع با دیدی انسان‌گرایانه نگریسته‌اند و مطهری چنین می‌آورد «زن از آن حیث که انسان است مانند هر انسان دیگر آزاد آفریده شده است و با حقوقی مساوی با

مرد بهره‌مند است ولی زن انسانی است با چگونگی‌های خاص و مرد انسانی است با چگونگی‌های دیگر.» (مطهری، ۱۳۵۳: ۱۸)

سپس تفاوت‌های زن و مرد را ذاتی می‌داند و بین تساوی و تشابه حقوق زن و مرد فرق قائل است و به نظر او در قرآن زن بودن زن به فراموشی سپرده نشده است بنابراین تفاوت‌های اجتماعی می‌بایست مبتنی بر استعداد‌های ذاتی و کار و فعالیت باشد (همان: ۱۵۱)

رشد گفتمان فمینیستی در کشورهای درحال توسعه بر اساس گفتمان‌های ایجاد شده در جوامع مدرن است اما در این میان در عرصه ادبیات زنان به تأمل و بازاندیشی در «خود» پرداخته‌اند و نشانگر تحولی اجتماعی است زیرا این گروه به لحاظ جنسیت دیده نشده‌اند و دورافتاده از خویش باقی مانده‌اند و اکنون به درجه‌ای از شناخت رسیده است که «من» فردی خود را ببیند و این علامتی از به خود آمدن و بیدار شدن این جنس است حال است که خودش را مورد تأمل قرار می‌دهد. (علی‌اکبری، ۱۳۸۲)

او بیش از هر چیز از خانه می‌گریزد هرچند دیر به آگاهی از خود فردی رسیده است اما او فقط یک انسان است و این نمود کم‌کم در داستان‌های ایرانی و زنان جایگاه خود را پیدا می‌کند و خیلی راحت هویت خود را علنی می‌سازد و اجازه نمی‌دهد روزمرگی و جریان‌های معمول زندگی آنان را از خودی خود دور سازند.

در حیطه ادبیات نیز اکثر وقت‌ها سلطه با مردان بوده است حتی در مسائل ادبی تک‌تازی کرده‌اند و اجازه خودنمایی به زنان نداده‌اند و اگر زنی جرئت ورود به این عرصه را پیدا می‌کرده است به خاطر جو پدرسالار مجبور بوده است که مردانه سخن بگوید و در مقابل مردان، به خود این اجازه را داده‌اند که از جانب زنان احساسات ایشان را از ذهن و زبان خود عبور دهند و با نگاهی به آثار ایشان، تمام خوانندگان را مرد تصور کرده‌اند هرچند طرفداران اصالت زن مانند ژاک دریدا و میشل فوکو این رویه را عوض می‌کنند و میشل فوکو معتقد است حتی زبانی که با آن سخن می‌گوییم زبانی مرد سالارانه است این همان زبانی است که هرگونه دلالت‌های قدرتمندی را به مرد و هرگونه سستی را به زن نسبت می‌دهد و اینکه مردان تا چه حد حق دارند از طرف زن سخن بگویند و یا با چنین زبانی چگونه می‌توان به برتری مرد اقرار نکرد و زن را موجودی ضعیف پنداشت (شایگان فر، ۱۳۸۰: ۲۰۲)

فوکو و گفتمان

میشل فوکو در سال ۱۹۲۶ در فرانسه زاده می‌شود درس فلسفه می‌خواند اما به سمت روان‌شناسی کشیده می‌شود و سرانجام دیپلم آسیب‌شناسی روانی می‌گیرد و در بیمارستان

مشغول کار می‌شود بعد از ورود او به دانشگاه تحت تأثیر شخصیت آلتوسه قرار می‌گیرد، گرایش‌های مارکسیستی و علاقه‌مندی فوکو به کاوش‌های روان‌شناسانه او را به سوی «لاکان» سوق می‌دهد سرانجام استاد تاریخ نظام‌های اندیشه می‌شود.

اندیشه‌های او از هرمنوتیک و ساختگرایی تأثیر می‌پذیرد او با آرای هگل آشنا می‌شود وی با مطالعه آثار سارتر و فردینان دوسوسور با فلسفه زبان آشنا می‌شود و علاقه نیچه به قدرت و علم را ارزش می‌دهد.

گفتمان از مفاهیمی است که همواره در تفکرات سیاسی اجتماعی از آن سخن گفته شده است این کلمه همواره در اندیشه‌های فوکو معنای متفاوتی به خود گرفته است هرچند صاحب‌نظران در صحبت درباره گفتمان از معنای فراساختارگرایی و یا معنای فوکویی سخن می‌گویند. (سلیمی، ۱۳۸۳: ۵۰)

با این وجود گفتمان جزء کلیدواژه‌های ذهنی فوکو است که می‌توان جایگاه آن را چنین توصیف نمود که طرح گفتمان مانند یک پدیده تاریخی است و از نظر او هیچ نظریه عمومی در مورد گفتمان وجود ندارد فقط آنچه وجود دارد توصیفی تاریخ بنیادانه از گفتمان‌هاست و کنش‌های گفتمانی دارای نظمی هستند که موضوعی را تعریف می‌کنند. (مکاریک، ۱۳۸۵: ۲۵۸) و حد و مرز گفتمانی را نمی‌توان مجموعه‌ای از احکام منظم دانست بلکه فضایی در حال انجام است که دستخوش فعل و انفعالات نیروهایی است که همواره در شکل‌گیری و شکل‌دهی احکام می‌کوشند و همواره در پی طرد احکام مخالف خود هستند.

قدرت

در جوامع، بافت جامعه متشکل از روابط قدرت است و رابطه قدرت در انتشار گفتمان‌ها دخیل‌اند. نظام‌های حقوقی ابزاری برای مشروعیت دادن به قدرت سیاست بوده‌اند و قانون نیز امروزه چنین وظیفه‌ای را ایفا می‌کند چراکه قدرت در عناصر جامعه در جریان است و همه عناصر حتی ضعیف‌ترین آنان مولد قدرت به حساب می‌آیند و می‌بایست به پیامدهای آن اندیشید. (فوکو، ۱۳۹۳: ۱۶۰)

یکی از اهداف فوکو تحقیق در مورد تاریخ شیوه‌های مختلف در آشکار ساختن نیروهای فرهنگی و تاریخی است که انسان را به موضوع قدرت و سوژه دانش تبدیل می‌کند روشی که بخواهد مقام معلم و شأن آن را حفظ کند همان روش هرمنوتیک فنی است یعنی دستور زبان وسیله‌ای می‌شود که انسان را تبدیل به یک ابژه کند سپس روش‌هایی که از راه اعمال جدا یا فاصله‌انداز یعنی یا در درون خود یا از دیگران بررسی می‌کند هدف عمده فوکو از بررسی‌های

گفته شده بررسی گفتمان قدرت است و اینکه چگونه قدرت می‌تواند از زبان ناشی می‌شود و چگونه گفتمان به وجود می‌آید از باید گفت که گفتمان از تعداد محدودی گزاره ناشی می‌شود یعنی برای به وجود آمدن آن‌ها نیاز به شرایط خاصی است یعنی گفتمان از ابتدا تاریخی و زمانمند است او می‌گوید حقیقت زائیده گفتمان است یعنی کندوکاو حقیقت خارج از گفتمان‌ها بیهوده است هدف فوکو در واقع جستجوی قواعد و گفتمان‌هایی است که معین می‌کند چه چیزی را باید گفت و کدام را نباید گفت او در پی آن است که ارزش‌های انسانی محور را از گفتمان کنار بزند و در درجه بعد به دنبال جستجوی علت واقعی برای گفتمان است همچنین او به فرایندهای تولید گفتمان اشاره می‌کند چگونه برخی از این گفتمان‌ها درست و برخی اشتباه هستند به نظر او دانش بابا قدرت پیوندی دیرینه دارد و پا به پای قدرت جلو می‌رود یعنی قدرت و دانش می‌توانند علت و معلول همدیگر باشند منظور او این است که گفتمان متشکل از عبارات نیست یعنی مجموعه‌ای از علامت‌هایی است که درون یک گفتمان دارای معنی است وی گفتمان را در اجتماع جستجو می‌کند و ریشه آن را قدرت می‌داند او گفتمان‌ها را سازنده موضوعات می‌داند به صورتی که این سازندگی خود را پنهان می‌کنند از دیدگاه وی هیچ‌کس نمی‌تواند از قدرت گریز داشته باشد و رد پای قدرت را نمی‌توان در یک پادشاه یا فرد یا یک حکومت جستجو کرد چراکه قدرت در همه سطح‌های جامعه گسترده شده است یعنی قدرت هر روز خود را بر ما تحمیل می‌کند و نمی‌توان آن را از بین برد پس قدرت رامی‌توان به دو شکل تقسیم‌بندی کرد یکی قدرتی که به‌مثابه بازی‌های استراتژیک بین آزادی‌ها دریافت می‌شود و دوم موقعیت‌های تسلط انسان‌ها به صورت معمول آن را قدرت می‌دانند یعنی در بازی‌های استراتژیک بعضی‌ها کوشش می‌کنند رفتارهای دیگران را تحت نظر گرفته و کنترل کنند این‌گونه است که فوکو از مفهوم حکومت بر خود یا آزادی استفاده می‌کند و این مفهوم رابطه‌ای است که فرد با خود برقرار می‌کند و از آزادی‌های استراتژیک افراد در ارتباط با دیگران سرپوش می‌گذارد (قادری، ۱۳۸۰: ۵۳-۵۶)

از دغدغه‌های اصلی فوکو توجه به قدرت و عملکردهای آن است وی در پی آن بود که در زبان‌های به‌ظاهر اثرکتیو و مناسبت‌های بیماری‌شناسانه قدرت چگونه عمل می‌کرده است وی علوم جدید را به‌شدت ویرانگر می‌داند زیرا معیارهایی که این علوم (پزشکی، جرم‌شناسی) ایجاد کرده‌اند از درک تفاوت‌ها و تجربه‌ها و مکان‌های افراد ناتوان است. وی در کتاب مراقبت و تنبیه از اعمال قدرت در میان جزمیان و بیمارانی که به طاعون مبتلا شده‌اند سخن می‌گوید که چگونه جزمیان را از روابط اجتماعی کنار می‌گذارد.

ولی در مقابل طاعون که سرایت زیادتری داشت اقدام دیگری انجام می‌داده‌اند و این محبوس سازی جهت پیشگیری را نمونه‌ای از اعمال قدرت می‌داند زیرا این قدرت است که بدون سلسله‌مراتب اجرا می‌شود. البته او می‌آورد که نباید اندیشید که گروهی قدرتمند گروه ضعیفی را کنترل می‌کردند زیرا که قدرت از طریق مجاری متعدد توزیع می‌شود و اعمال می‌گردد. (برتس، ۱۳۹۷: ۱۷۴)

ابزاری که صاحبان قدرت از آن استفاده می‌کنند تقسیم‌بندی‌های دوگانه است؛ مانند بی‌خطر/ خطرناک، دیوانه/ عاقل و استعاره‌ای که فوکو برای جامعه و نظارت این‌چنینی جامعه می‌آورد سراسر بین است که زندانی را متصور است که زندانبان تمام زندانیان را می‌بیند و بر آنان اعمال قدرت می‌کند. وی نتیجه می‌گیرد «مناسبات مجازی و غیرواقعی قدرت به طور خودکار به انقیاد واقعی می‌انجامد.» (همان: ۱۷۵)

فوکو به این مفهوم اشاره می‌کند که چرا ما در سراسرینی جهانی را قبول می‌کنیم که همواره در آن تحت مراقبت همیشگی هستیم وی این پذیرش را زاییده قدرت می‌داند و همواره مولد و محرک و برانگیزاننده لذت به حساب می‌آورد و یا می‌آورد که حتی انسان‌ها برای کنترل خود از قدرت فرمان‌بری می‌کنند و از دانش سخن می‌گویم در حالی که به جای رها کردن انسان از ناآگاهی به مراقبت و انضباط ختم می‌شود.

دعاوی کاذب دانش در گذشته ابزاری برای سرکوب اجتماعی و اعمال قدرت بوده است. همچنان که سفیدپوستان حقارت زنان و سیاه‌پوستان را به عنوان بخشی از دانش خود قبول کرده‌اند چراکه قدرت به دانش تبدیل شده است؛ یعنی دانش به جای حقیقت رابطه قدرت را تبیین می‌کند و در نظر وی حقایق علوم انسانی محصول گفتمان‌ها یعنی زبان است زیرا که دانش این علوم از حقیقت حاصل نمی‌شود بلکه از ضوابط حاکم بر گفتمان‌ها به وجود می‌آید. (همان: ۱۸۰) پس به نظر وی قدرت است که حقایق گفتمان‌ها را به وجود می‌آورد.

پس می‌توان گفت تمام گفتمان‌ها خود به نوعی حامل قدرت به حساب می‌آیند. گفتمان‌ها درست مانند هژمونی گرامشی هستند چراکه ما آن‌ها را درونی ساخته‌ایم از آن‌ها لذت می‌بریم بدون آنکه بدانیم ما رابط زنجیره‌های قدرت هستیم. با این تفاسیر زبان با قدرت گره خوردگی عمیقی دارد اما این زبان در مرکز قدرت اجتماعی و اعمال اجتماعی جای می‌گیرد. به نظر وی رابطه نزدیکی میان گفتمان و قدرت است و گفتمان‌ها و آرایش‌های آن‌ها با نهادها و مواضع قدرت و قوانین آن‌ها پیوندی نزدیک دارند و به پشتوانه آن‌ها دارای اعتبارند. (قهرمانی، ۱۳۹۳: ۴۳)

مطابق اندیشه‌های فوکو وی می‌کوشد به فرایندی بپردازد که گزاره‌ها را به وجود آورده است یعنی در پی تحلیل گفتارهاست و به فرض بدیهی گفتمان‌ها اکتفا نمی‌کند و به نیت سخنان گفته شده نظر ندارد بلکه از آن فراتر می‌رود (فوکو، ۱۳۹۵: ۱۱۰) چراکه پاسا ساختارگرایی با تمام محاسنی که دارد بسیار ویرانگر و شالوده شکن است زیرا ادعاهای بی‌دلیل درباره دانش و تصاحب نامشروع قدرت را افشا می‌کند و به طور ضمنی قدرت را به نقد می‌کشد اما دغدغه اصلی نقد پاسا ساختارگرایانه، توجه به قدرت و عملکردهایش است که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از آثار میشل فوکو شروع می‌شود اوست که می‌گوید: زبان، حقیقت جهان را بیان نمی‌کند بلکه بازتابی از تجربه‌های شخصی فرد است و در مطالعات انسان‌شناختی خود ثابت می‌کند که میان زبان و قدرت نوعی همبستگی وجود دارد و همین زبان می‌تواند برای قدرتمندان جنبه ابزاری داشته باشد و در مناسبات غیرواقعی قدرت به صورت خودکار به انقیاد می‌انجامد و قدرت چیزی نیست که گروهی خاص به چنگ می‌آورند و بر دیگران اعمال می‌کنند. بنابراین اگر در این نوشته از فوکو سخن به میان آمده است دلیل بر آن نیست که غیر از وی کسان دیگری در مورد قدرت و گفتمان سخن نگفته‌اند بلکه نورمن فرکلانف و سرل هم در این باره سخن گفته‌اند اما ما فوکو را بنا بر پیشتازی در این نظریه و به عنوان اینکه فیلسوف و جامعه‌شناس و کسی که در مورد فلسفه ادبیات و معرفت‌شناسی تاریخی سخن گفته است و همچنین ایده‌هایی مثل گفتمان و دیرینه‌شناسی تاریخ و قدرت زیستی را بیان می‌کند، برگزیده‌ایم چراکه داستان‌ها و شکل‌گیری آن‌ها هر آنچه باشد از حوزه ادبیات، فلسفه و تاریخ و قدرت زیستی خارج نیست و گفتمان کلیدواژه ذهن فوکوست و داستان چیزی جز گفتمان فردی یا جمعی نیست.

اما اینکه چرا در انتخاب و بررسی به این سه داستان پرداخته می‌شود نخست اینکه سه داستان با موضوع‌های متفاوت انتخاب شده و سپس نویسندگان این سه داستان زنان داستان‌نویس هستند چراکه طرفداران فمینیسم چنین تصور می‌کردند که حتی در مسائل ادبی مردان نویسنده گوی سبقت را برده و به زنان اجازه ابراز («خود» نداده‌اند و میشل فوکو مسئله اصالت زن را مطرح می‌کند و ما می‌خواهیم تا قدرت و گفتمان را از زبان زنان نویسنده بررسی نماییم هرچند زنانه نویسی همیشه مختص زنان نویسنده نیست و در درجه بعد از بین داستان‌های انتخاب شده یکی مربوط به دهه ۶۰ و آن دو مربوط به دهه ۷۰ می‌باشند و زمان عنصر مهمی برای بازکاوی است سپس در بین این دو داستان یکی کمتر شناخته شده است که این انتخاب عامدانه بوده است و اگر بخواهیم مسئله‌ای را مورد کاوش اجتماعی و دوره‌ای و تاریخی و ادبی قرار دهیم همیشه نیاز به آثار شناخته شده نیست می‌توان به نتیجه درخوری رسید زیرا داستان هر آنچه

باشد برخاسته از اجتماع است. پس همان‌گونه که قبلاً اشاره شد به گره خوردگی‌های گفتمان‌ها با مراکز قدرت می‌پردازیم.

خلاصه داستان سنگ‌های شیطان از منیرو روانی پور

مریم از مینی‌بوس سرخ‌رنگی پیاده می‌شود باد بسیار سختی در حال وزیدن است و او به سمت آبادی حرکت می‌کند از میان سنگ‌ها حرکت می‌کند بر روی تخته‌سنگی می‌ایستد و به آبادی نگاه می‌کند او بی‌خبر آمده است که همه شاد شوند زیرا موقع رفتن دقیق نمی‌دانست چه مدت باید آنجا بماند کیف‌دستی خود را محکم می‌گیرد و به سمت آبادی حرکت می‌کند سوز سردی به صورتش می‌خورد اولین خانه را با درهای کوتاه و دیوارهای کاه‌گلی می‌بیند همان خانه‌ای که شبانه شیطان از فرط گناه زیاد ستاره بر آن علامت زده بود هم می‌بیند اتفاقاً ستاره با موهای سیاه و چشمان میشی در را باز می‌کند و به او سلام می‌کند و از روزی که دایه آبادی گناه ستاره را در خواب دیده بود دو سال می‌گذشت او را به جرم دلدادگی به مردی مجبور می‌شود به خانه‌ای دور از خانه‌های دیگر بیاید با این که قبلاً با مادرش زندگی می‌کرده است سنگ‌هایی که شب و روز به در و پنجره خانه آن‌ها کوبیده می‌شد و زنان ده از روی می‌پوشاندند باعث گردید مادر او در بستر بیفتد و سه روزه بمیرد و سرانجام زن غلام ژاندارم می‌شود. ستاره می‌ترسید حرفی بزند انگار می‌ترسید با من که مریم هستم حرفی بزند از چهارچوب در بیرون نمی‌آمد دو دست بر لنگه در با مریم حرف می‌زند ستاره سلام می‌کند و مریم به او می‌گوید سلام از من ستاره احوال‌پرسی می‌کند اما می‌ترسید دایه آبادی آن دو را ببیند او همه چیز را بو می‌کشد چند بار زنان ده را مجبور کرده بود در وسط آبادی رو به ستاره کل بکشند ستاره از درس‌های مریم می‌پرسد و اگر تیراندازی غلام ژاندارم در مقابل دایه نمی‌بود شاید دایه موهای او را وسط آبادی می‌تراشید.

همان دایه بود که می‌خواست مانع شیراز رفتن و دانشگاه رفتن مریم بشود که مادر گفته بود خانه خالوش می‌رود. خلاصه ستاره می‌ترسید با مریم صحبت کند مریم به راه می‌افتد همه او را می‌بینند ولی انگار او گناهکار است همه از او روی برمی‌گردانند لابد کسی دیده بود که با ستاره حرف زده است. مریم جلوتر رفت چشمش به دایه افتاد دایه همان دایه‌ای که در چهارده‌سالگی جن را در تشت آب دیده بود و به گفته دایه پیشین می‌بایست تا آخر عمر باکره بماند تا بلا از آبادی دور گردد، سلام کرد زانی که صدای او را شنیدند زیر لب به او گفتند علیک مریم از دایه ترسیده بود مریم از آن‌ها چند قدم دور شد و صدای کل دایه شنیده شد. وحشت سراسر وجود مریم را می‌گیرد او دایه را به خوبی می‌شناخت دیده بود که با زن زائو به خاطر درد زایمانش چه

کرده بود. به خانه‌شان نزدیک شد وارد شد و به مادرش سلام کرد مادر انگار مردد بود خسته به مریم نگاه می‌کرد مریم دست به گردن مادر می‌اندازد بعد احوال‌پرسی می‌پرسد آیا در آبادی خبری شده است؟

مادر انکار می‌کند و از مریم می‌پرسد چند روز در روستا می‌ماند مادر شروع به گریه می‌کند و مریم مات و مبهوت نمی‌داند چه شده دایه سر می‌رسد وارد حیاط خانه و دیگر زنان ده دنبال او وارد می‌شوند و مادر فقط می‌گرید بچه من پاکه پاک. دور مریم را گرفتند گویا دایه در خواب دیده بود که گفته بودند تقصیر دختری هست که از اینجا دور هست. او را گرفتند و به رسم شیطانی که داشتند می‌خواستند او را آزمایش کرده و بر پاک دامنی او واقف شوند دایه مریم که بی حرکت افتاده بود را گرفت و گفت خانم دکتر ننه‌ات را سربلند کردی آبادی را سربلند کردی مریم چیزی نمی‌شنید جز صدای باد... (روانی پور، ۱۳۶۹: ۲۱-۵)

خلاصه داستان شهری چون بهشت از سیمین دانشور

داستان زنی به نام مهرانگیز را به تصویر کشیده است که در خانه علی و دو خواهرش زندگی می‌کند مادر مهرانگیز در کودکی به دنبال بازی کودکانه با صدای مردی نکره چفیه بسته‌ای که به طرف او می‌دود و در کجاو‌اش می‌گذارند و می‌روند، هرچند کودک گریه می‌کند اما اثری ندارد تا از خستگی و گریه می‌خواهد که با زنی روبه رو می‌شود و سببی از دست او می‌گیرد و می‌گوید که می‌رویم پیش مادرت و درنهایت او را به آقابرگ علی می‌فروشند و اسمش را باجی دلنواز می‌گذارند.

از زنی به نام نورالعبا سخن می‌گوید که از همه سرتراست با قدی بلند و...
مهرانگیز دختر باجی دلنواز است و مادر علی همیشه از کنیزهای پدرش تعریف می‌کرده که قرب باجی دلنواز از همه بیشتر بوده است.

مادر دلنواز یک روز خانه علی می‌آید این‌ها و آن‌ها متوجه می‌شوند که مادر مهرانگیز را ارباب بیرون کرده و علی و خواهرش شروع به گریه کردن می‌کنند و بعد از اینکه مادر علی نمازش را تمام می‌کند از او می‌خواهد که امشب را در زغال دانی به او جا بدهند و مادر علی به او جواب منفی می‌دهد و دلنواز می‌گوید که به گدایی می‌افتد اما سودی ندارد.

تا اینکه یک روز مهرانگیز به حمام می‌رود و شوهر خاله علی به سراغ مهرانگیز می‌آید و با علی به دنبالش به در حمام می‌روند چرا که مادر مهرانگیز باجی دلنواز مرده است و خبر مرگ او را به او می‌دهد و با خودش می‌برد. بعد برگشت مهرانگیز و مادر علی روی خوشی به او نشان نمی‌دهد حتی سر او را با هیزم می‌شکند و درنهایت بعد از مرگ پدر علی، مادر علی او را

از خانه بیرون می‌کند. در اینجا علی بعد از مرگ پدر به جای او حسابدار حجره‌ای می‌شود و سعی دارد مهرانگیز را همچنان به عنوان خدمتکار نگه دارد ولی یک روز مادرش او را در وسط حیاط خانه کتک می‌زند. سرانجام تیر همان دختری که علی خاطرخواه او بود شوهر کرده و منور خاله علی مهرانگیز را سر جهازی نیر با او به خانه شوهرش که افسر شهربانی است می‌فرستند. او در پیری گاهی به خانه علی سر می‌زند تا در نهایت مهرانگیز در خانه نیر افسر شهربانی دچار سوختگی می‌شود و می‌میرد. (دانشور، ۱۳۶۱)

خلاصه داستان دختر حاجی آقا از زهرا کدخدایان

من و احمد آن روز صبح زود از خواب بیدار شدیم حق داشتیم فکر کنم پدر مرا دوست ندارد آخه به ما گفته بودند فردا روز عید است و مادر بزرگ در تدارک سفره هفت‌سین بود خواستم صبح زود به مهمان‌خانه برویم که به نهییب مادر منصرف شدیم. آن‌ها اعتراض داشتند چرا صبح زود از خواب بلند شده‌ایم آن‌ها با بقچه‌ای صبح زود لباس‌ها را در حیاط در آب حوض ریختند مادرم شکمش بزرگ بود به‌سختی می‌توانست خم شود چند بار بلند می‌شد و می‌نشست او می‌گفت سرش گیج می‌رود مادر چند ماه قبل این حالت را پیدا کرده بود و مادر بزرگ برای او از بازار جگر می‌گرفت تا بسا کمی حالش بهتر شود اما آن روز مادر لباس‌ها را چنگ می‌زد و به مادر بزرگ می‌داد و او هم آن‌ها را آب می‌کشید. مادرم کاملاً خسته بود مادر بزرگ گاهی به او نهییب می‌زد که کمتر خودش را اذیت کند آن‌ها قرار بود آخرین روزهای سال ما را هم حمام ببرند ولی هنوز گردگیری خانه باقی بود.

آن روز حاجی زودتر به مغازه رفته بود باید حسابی او را تحویل می‌گرفتند حال مادر هر لحظه بدتر می‌شد مادر داخل اتاق کنار سفره دراز کشیده بود و مرتب با احمد کلنجار می‌رفت مادر بزرگ به اتاق آمد و شکم ورم کرده مادر را دستی کشید و گفت همین جا دراز بکش او مثل یک دکتر بالای سر مادر بود، مادر بزرگ قرار گذاشته بود که خودش قابله مادر شود و از پولی که حاجی آقا برای آوردن قابله کنار گذاشته بود برای خرید وسایل خانه استفاده کند.

احمد همیشه سوار بر چوبی به عنوان اسب، اسب‌سواری می‌کرد او از من خواست هم‌بازی‌اش شوم هر چند قبلاً از او خواسته بودم در بازی‌های پسرانه مرا شریک کند به دنبال آوردن وسایل بازی رفتم که مادر از درد به خود می‌پیچید مادر بزرگ به سرعت از کنار ما رد شد چند دقیقه بعد اختر خانم همسایه‌مان دوید داخل خانه و بعد از مدتی بچه به دنیا آمد و شنیدم که می‌گفتند کاکل‌زری اما بعد از مدتی مادر بزرگ قرار گذاشت به حاجی آقا بگوید خدا به تو یک دختر داده

تا عکس‌العمل او را ببیند بعد از آمدن حاجی‌آقا به او گفتند که بچه دختر است. او سرش را پایین انداخت و بعد از مدتی گفت خوب خدا ببخشه دختر هم بنده خداست. بعد از مدتی پدر شروع به کج‌خلقی کرد که چرا شام نمی‌آین. معلومه چه خبره تمام روز با مشتری سر و کله زدم می‌خوام بخوابم مادر از خواب پرید و پدر مرتب بهانه می‌گرفت مادر بزرگ سریع سفره شام را روی کرسی پهن کرد من هم به مادر بزرگ کمک کردم. پدر تا آن وقت غذا را بهانه کرده بود بعد از آن هم دسته عینک را بهانه کرد و آن را بر زمین کوبید که شیشه‌اش شکست و شروع به بهانه‌تراشی کرد بالاخره کمی شام خورد و خود را کنار کشید بعداً مادر بزرگ بچه را آورد و می‌خواست به او بدهد که حاجی زیاد تمایلی نشان نداد بالاخره به زور بچه را به پدر داد و پدر به محض فهمیدن اینکه بچه پسر هست برق از چشمان او پرید خنده‌ای کرد و بچه را غرق بوسه کرد و من هنوز امید تشویق پدر برای مرتب کردن سفره را در دل داشتم. پدر خوشحال‌تر از این بود که به دخترش برسد او صاحب یک پسر شده بود. (کدخدایان، ۱۳۷۳)

الف) تحلیل داستان سنگ‌های شیطان

الف.۱) قدرت جغرافیایی و محلی

این قدرت بنا بر موقعیت منطقه‌ای و جغرافیایی متفاوت است همچنان که لایه‌هایی که در مناطق مختلف برای کودکان می‌خوانده‌اند بنا بر منطقه یعنی رویکردی شهری روستایی و عشایری داشته است. قدرت در هر نوشته بنا بر زمان و مکان و زبانی که نوشته می‌شود متفاوت است در داستان سنگ‌های شیطان قدرت حاکم بر درون‌مایه داستان بیشتر جغرافیایی و اجتماعی و محلی است کما اینکه وقتی سخن از سنت‌ها به میان می‌آید سنت‌ها را قدرت اجتماع و محل و منطقه است که به وجود می‌آورد.

اجتماع‌های سنتی بیشتر از خرافات سخن می‌رانند چنان‌که افتادن سنگ‌های بزرگ در بیابان را به شیطان نسبت می‌دهند و یا حتی جنی که حافظ آبادی است و گناه را بو می‌کشد و هر خانه گناهکار را علامت می‌زند و یا دایه‌ای که در خواب می‌بیند جن حافظ آبادی سایه سنگین ابر را روی خانه ستاره زنی که به مردی علاقه‌مند بوده دیده است و یا بیماری سل که سال‌ها پیش به ده آمده و مردم را می‌کشته است و دایه پیشین دایه چهارده ساله را با وردی جلوی آب می‌نشانند و جن سل را از آبادی دور می‌کند و دایه محکوم می‌شود تا آخر عمر باکره بماند. این اندیشه‌ها تمام و کمال حکایت از اجتماعی کوچک و البته دست‌نخورده و بکر دارد که اخلاق و گذشت

جزو خصیصه‌های اصلی آن است اما همین اجتماع پالوده کوچک بکر جغرافیای خاص گاهی دچار اشتباهاتی است.

الف. ۲) قدرت سنت‌ها و تحجر

تمام جملات حاکم داستان حکایت از آن دارد که قدرت حاکم بر این داستان اجتماعی است که بویی از تجدد نبرده است و نمی‌خواهد که بیندیشد بنابراین خرافه‌پرستی را تنها راه نجات از مشکلات خویش می‌داند. مریم در این داستان دانشجوی پزشکی نماد قدرت تجدد است که این قدرت در مقابل قدرت سنت‌ها مغلوب می‌گردد چراکه دایه در حکم قدرت اجتماعی و سنتی است که هر چه بگوید دیگران از وی تبعیت می‌کنند. قدرت تحجر پیداد می‌کند چنان‌که ستاره دختر ده به سبب دوستداری غلام ژاندارم از ده رانده می‌شود و از تمام حقوق مدنی خود محروم می‌شود. این داستان تقابل قدرت تحجر و قدرت تجدد است چراکه وقتی مریم برای دانشگاه به شیراز می‌رود مادر دایه را توجیه می‌کند که در شیراز پیش کسی نمی‌رود مگر خانه دایی‌اش.

هیچ‌کس از شخصیت دایه خوشش نمی‌آید ولی قدرت او چنان است که باید همه به او حتی غذا و لباس بدهند تا دعا کند بیماری از آن‌ها دور گردد مریم به خانه وارد می‌شود و قدرت خانواده در برابر قدرت اجتماع سنتی توانی از خود ندارد زیرا مادر با دیدن او خوشحال نمی‌شود زیرا شنیده است که در خواب دایه به او گفته بودند مقصر دختری هست که از اینجا دور است. با این حال او را مجبور به معاینه می‌کنند تا بی‌گناهی او را ثابت کنند و درنهایت به گفته دایه او سربلند می‌شود هرچند قدرت تحجر غالب بر قدرت تجدد است اما تحجر بر سربلندی تجدد اقرار می‌کند در این داستان مریم و ستاره دو چهره تجددگرایانه‌ای هستند که با قدرت تحجر بر نمی‌تابند و تسلیم می‌گردند و ای چه بسا اگر قدرت قانون (غلام ژاندارم) نمی‌بود چه بلایی بر سر ستاره می‌آمد.

الف. ۳) قدرت مرد سالارانه

در این داستان زمانی که مریم در دانشگاه شیراز در رشته پزشکی قبول می‌شود فقط این برادر اوست که همراه او تا شیراز از روستا می‌رود زیرا طبق این قدرت نهفته تنهایی وی نمی‌تواند که به شیراز سفر کند

الف. ۴) قدرت خانواده

خانواده و قدرت او حرف اول را می‌زند یعنی مادر اوست که با او با بی‌مهری سخن می‌گوید و همین قدرت است که تن به معاینه او دوشیزگی او توسط دایه می‌دهد.

ب) تحلیل داستان شهری چون بهشت

این داستان بنا به گفته خود دانشور در مقدمه کتاب یادگاری از دوران سیاه اجتماعی که نویسنده در آن زیسته است زیرا که با تمام شخصیت‌های داستان برخورد داشته است. (دانشور، ۱۳۶۱: ۷) زیرا داستان مذکور حاصل خفقان سال‌های (۴۲-۱۳۳۲) است با این تصور می‌توان شخصیت‌های داستان را از دیدگاه اجتماعی و سیاسی واکاوی نمود. مهرانگیز شخصیت اصلی این داستان است. از نظر فوکو قدرت هر نوعی که باشد می‌تواند در به وجود آمدن اثر نقش داشته باشد خواه این اثر از زبان هرکسی روایت شود و در اینجا در این داستان دانشور یک‌بار از قدرت فرهنگی و اجتماعی سخن می‌گوید و یک‌بار از دیدگاهی دیگر قدرت سیاسی حاکمی که در سطور پیش به آن اشاره شد.

ب.۱) قدرت اجتماعی

ما در این داستان با چند شخصیت یعنی مهرانگیز، علی، مادر علی و خواهر دوم علی یا عزت و بانو دلنواز، مادر مهرانگیز و نیر و منور خانم مادر نیر و پدر علی روبرو هستیم در هر حال در اینجا قدرت اجتماعی و اندیشه‌های حاکم چنین وانمود می‌کنند که زن بودن بر ویژگی ذاتی نیست بلکه قدرت حاکم اجتماعی و ذهنی و اجتماعی دیدگاه دیگری به جنس زن دارد.

ب.۲) قدرت مرد سالارانه

علی در این داستان تعریف می‌کند که کنیزهای پدرش چنان و چنین بودند و یا در داستان‌هایی که مهرانگیز هر شب برای علی تعریف می‌کند باجی دلنواز در کودکی توسط یک نکره گویا دزدیده می‌شود و بعد هم فروخته می‌شود در حالی که چهره مردی عگال پوشیده و کجاوه‌نشینی را ترسیم می‌کند که اجتماع داشتن کنیز و کنیزانی را برای وی درست جلوه می‌دهد.

ب.۳) قدرت طبقاتی و تبعیض

یکی دیگر از گفتمان‌های قدرتی که در اینجا مطرح است فاصله و تبعیض نژادی و طبقاتی است که بین دو زن یعنی مادر علی و مهرانگیز و یا مادرش باجی دلنواز وجود دارد و آن اینکه باجی دلنواز و مهرانگیز به خاطر سیاه بودنشان پذیرفته‌اند که باید تا آخر عمر سیاه‌بختی را تحمل کنند و بپذیرند و هیچ تلاشی برای بهبود زندگی انجام ندهند چنان‌که دختر سیاهی است در خانه علی و خانواده‌اش همیشه کهنه‌ترین رختخواب از آن اوست آخر همه باید بخوابد و استراحت کند همیشه وظیفه کلفتی و شست و شوی اسباب منزل و ظروف بر عهده اوست به

جای اینکه مادر علی هر شب برای فرزندانش قصه بگوید اوست که پذیرفته است بار فرزندپروری را به جای مادر علی بر دوش بکشد.

وی آهسته در اتاق قدم می‌گذارد مبادا مادر علی و بقیه از خواب بیدار گردند و یا باجی دلتواز وقتی ارباب او که صاحب قدرت اجتماعی است او را از خانه بیرون می‌کند وی به خانه علی می‌آید و در مقابل قدرت تبعیض نیز جایگاهی ندارد به صورتی که مادر علی نمازش را طولانی‌تر می‌کند تا به سخنان وی گوش ندهد و درنهایت وقتی از او تقاضای جای خواب می‌کند حتی در زغال دانی با دست رد مادر علی روبرو می‌شود و اینجاست که قبول اندیشه قدرتمند دنیای عینی و ذهنی مهرانگیز و مادرش مبتنی بر ناکامی خود می‌بایست تمام خفت‌ها و شکنجه‌ها را به دوش بکشد و تمام عمر به صورت خدمتکار باقی بماند تا جایی که بعد از فوت پدر علی مادر او چندین بار او را تهدید به اخراج از خانه می‌کند و اوست که ناچار سکوت می‌کند و حتی با هیزم سر او توسط مادر علی شکسته می‌شود و اوست که حتی از گریه کردن پیش مادر علی واهمه دارد؛ و درنهایت باجی دلتواز و مهرانگیز هرکدام آواره در جایی دیگر غیر از خانه خود می‌میرند که بیانگر عدم ثبات هویت اجتماعی برای این شخصیت‌هاست و قدرت حاکم تبعیض هیچ‌گاه وجود و آزادی و حق زندگی چنین انسان‌هایی را به رسمیت نمی‌شناسد.

ب.۴) قدرت خانواده

اجتماع خانواده و ساختار آن به هر شکلی که باشد چه پدرسالار و چه مادرسالار می‌تواند به‌شدت اعمال قدرت کند چنان‌که در این داستان علی با وجود عشق به دختر خاله خود نیر قدرت حاکم یعنی مادرش مانع از بروز این عشق می‌شود و درنهایت عشق نافرجام می‌ماند.

ب.۵) قدرت خرافات

قدرت خرافات گاهی می‌تواند بر واقعیت‌های اجتماعی سرپوش بگذارد چنان‌که در داستان مهرانگیز با دیدن جغد می‌ترسد و برای او غذا به پشت بام می‌برد و او را قسم می‌دهد در حالی که شومی جغد ریشه در قدرت خرافات دارد و هرچند بعد از چند روز پدر علی می‌میرد. مادر علی دیگ مسی را می‌فروشد و نیمی از بهای آن را برای بخت‌گشایی خواهر اول علی صرف می‌کند زیرا خواهر دوم او قبل از او به خانه بخت رفته است و به سبب وجود خواهر اول، پدر او با خواستگار او موافقت نمی‌کند و دلیل را وجود خرافه‌انگاری‌هایی می‌داند که با وجود دختر بزرگ‌تر دختر کوچک‌تر به خانه شوهر نمی‌رود. درنهایت در ماجرای عشق علی و نیر، مهرانگیز دست به جادو می‌برد تا در برابر قدرت مادر علی خود را تبرئه کند اگرچه با کتک مادر علی و یا قدرت حاکم (مادر علی) روبرو می‌شود.

ب.۶) قدرت سیاسی

داستان و ادبیات هرآنچه که باشد زاییده اجتماع است از دل اجتماع به وجود می‌آید و از اجتماع سخن می‌گوید با این وجود از نظر سیاسی می‌توان مهرانگیز را نماینده مردم ایران در دوران استبداد دانست و پدر و مادر علی جلوه‌هایی از استبداد مخوف دانست که آن زمان ایران در سال‌های ۴۲-۱۳۳۲ به خود دیده است. یکی از عناصر قدرت در این داستان قدرت خرافه‌پرستی بوده است هرچند از نظر اجتماعی و سیاسی وجود خرافه توسط قدرت حاکم تأیید می‌شود تا با مشغول کردن و عدم اندیشه، اجتماع را از خود غافل کند و دقیقاً سال‌های خفقان ۴۲-۳۲ بیانگر این‌گونه قدرت می‌باشند.

پ) تحلیل داستان دختر حاجی‌آقا

پ.۱) قدرت اجتماعی

در این داستان ابتدا با تصویری از دو زن یعنی مادر احمد و مادر بزرگ او روبرو هستیم که یکی از آن‌ها برخلاف اینکه باردار است مجبور است همواره حتی تا روز وضع حمل کار کند، لباس بشوید ولو اینکه از ضعف هنگام کار سرگیجه بگیرد و یا از هوش برود. گویا این شخصیت‌ها مجبور به انجام چنین کارهایی در بدترین زمان ممکن هستند یعنی اجتماع او را وادار به انجام این کارها می‌کند و اگر زنی خانه خود را زمان عید با تمام ناتوانی‌ها و بیماری‌اش مرتب و غبارروبی نکند گویا زن شایسته‌ای محسوب نمی‌شود و این چیزی جز قدرت نهفته اجتماعی که زن را مسئول چنین رفتارهایی می‌داند، نیست کما اینکه برای خرید وسایل آشپزخانه از صرفه‌جویی هزینه‌ای که در دارو و درمان انجام می‌دهد، استفاده می‌کند.

پ.۲) قدرت فرهنگی

بالاخره مادر احمد بچه‌اش را به دنیا می‌آورد و کاکل‌زری نصیب آن‌ها می‌شود ولی مادر بزرگ تصمیم می‌گیرد که به حاجی‌آقا، پدر احمد، بگویند خدا دختری به آن‌ها داده است و همین کار رامی‌کنند و با کج‌خلقی‌های پدر روبه‌رو می‌شوند، او گرسنگی و خستگی کار را بهانه‌ای برای غر زدن‌هایش قرار می‌دهد و حتی نمی‌خواهد به‌زعم وی دختر نورسیده را نگاه کند ولی به محض متوجه شوخی مادر بزرگ و پسر بودن کودک او را غرق در بوسه می‌کند و این‌گونه قدرت فرهنگی مؤثر واقع شده است که اگر زنی دختری به دنیا بیاورد به او کمتر توجه می‌شود کما اینکه دختر بزرگ حاجی‌آقا سفره شام را با چه سلیقه‌ای می‌چیند تا شاید پدر نیم‌نگاهی به او داشته باشد اما دریغ از امید تشویق و توجه پدر به خاطر هنری که به خرج داده است زیرا او یک دختر است ...

پ.۳) قدرت مرد سالارانه

در این داستان پدر باینکه می‌داند همسر او زایمان کرده و از انجام کارهای روزمره ناتوان است هنوز به این امید نشسته است که برای او سفره‌ای پهن کنند گویا چنین کارهایی مختص زنان خانواده است و مرد نمی‌بایست دست به چنین کارهایی بزند. در بین عناصر مختلف گفتمان قدرت که برای بررسی به آن‌ها نظر داشته‌ایم می‌توان به قدرت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، خرافی، محلی و جغرافیایی و همچنین قدرت تبحر و تجدد و یا قانون، طبقه و جنسیت و خانواده و ... اشاره کرد که در این سه داستان تمام این عناصر برای بررسی مورد توجه بوده است اما بنا بر پیکره داستان هریک از آن‌ها به تناسب دارای عناصری بوده‌اند که آن عنصر در داستان دیگر مشاهده نشده است.

خانواده	مردسالارانه	طبقته	قانون	تجدد و تبحر	محلی	زانی	اجتماعی	سیاسی	فرهنگی	عناصر قدرت زن
x	x	x				x	x	x		شهری چون بهشت
x	x		x	x	x		x			سنگ‌های شیطان
	x						x		x	دختر حاجی آقا

نتیجه‌گیری

بر اساس نظریه گفتمان قدرت فوکو، گفتمان‌ها می‌توانند ساختارهایی را در ذهن خوانندگان ایجاد کنند که نانوخته باقی مانده‌اند و ارتباطی بین حقیقت و گفتمان و قدرت وجود دارد و ما در سه داستان کوتاهی که هر سه آن‌ها نویسندگانی زن داشتند نظریه گفتمان و قدرت بازکاوی شد و آنچه در پسا ساختار این داستان‌ها به آن رسیدیم چنین می‌نمایاند که در دهه ۴۰ یعنی داستان شهری چون بهشت عناصر اعمال قدرت غیرمستقیم دیدگاه مردسالارانه نسبت به زن است که اجتماع حاکم بر داستان زنان را با تبعیض طبقاتی شدیدی روبه رو کرده است هرچند قدرت خانواده بسیار قوی است (سرپرست هر جنسی که باشد) اما در این دهه قدرت خرافات و روابط انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی آمیخته با خرافات است.

اما در دو داستانی که در دهه ۶۰ و ۷۰ نوشته شده‌اند می‌توان چنین اظهار کرد که با تمام اندیشه‌های تجددگرایانه‌ای که در جامعه ایرانی رواج یافته است به لحاظ فرهنگ سنتی ایرانی، قدرت روستایی و محلی هنوز در بسیاری از نقاط ایران به دلیل روحیه عشائری و قومیتی ایرانیان حاکم است و قدرت سنت در مقابل قدرت تجدد می‌تازد و قدرت اجتماعی، فرهنگی عمیقی وجود دارد که در این قدرت اجتماعی جای پای مردسالاری دیده می‌شود. نکته قابل توجهی که می‌توان به آن اشاره کرد اینکه عناصر اعمال نفوذ قدرت در دهه ۴۰ بیشتر از دهه ۶۰ و ۷۰ است هرچند به خاطر تفاوت موضوع و درون‌مایه داستان‌ها این نظر را به صورت قطعی نمی‌توان اظهار داشت اما بی‌شک عناصر قدرت در این دو دهه دچار تغییر چشمگیری است و قدرت نهفته جدای از قدرت قانون در زندگی فردی و اجتماعی افراد سایه افکنده است.

منابع

- آراین‌پور، یحیی (۱۳۷۴) «از نیما تا روزگار ما»، تهران: زوار.
- دانشور، سیمین (۱۳۶۱) شهری چون بهشت، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
- دریفوس، هوبرت، (۱۳۶۶) میشل فوکو فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۸) «زن در آینه نقد»، تهران: حوزه هنری.
- روانی پور، منیرو (۱۳۶۹) سنگ‌های شیطان، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- رفعت جاه، مریم (۱۳۸۷) تأملی در هویت زن ایرانی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سلیمی، اصغر، گفتمان در اندیشه فوکو، کیهان فرهنگی ش ۲۱۹ ص ۵۰، ۱۳۸۳.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷) نقد ادبی، تهران: فردوس.
- عسگری، عسگر (۱۳۸۶) «نقد اجتماعی رمان معاصر فارسی»، چاپ دوم، تهران: نشر فروزان روز.
- علی‌اکبری، معصومه، (۱۳۸۲) مسئله زنان، نواندیشی دینی و فمینیسم، آفتاب، شماره ۲۴، تهران.
- قهرمانی، مریم، (۱۳۹۳) ترجمه و تحلیل انتقادی گفتمان رویکرد نشانه‌شناختی، تهران: نشر علم.
- قادری، حاتم، (۱۳۸۷) اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، تهران: انتشارات سمت.
- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۰) عصر اطلاعات، جلد دوم قدرت هویت، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کدخدایان، زهرا (۱۳۷۳) دختر حاجی آقا، تهران: نشر کدخدایان.
- میشل، فوکو، (۱۳۹۳) دانش قدرت، ترجمه محمد ضیمران، تهران: هرمس.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴) نظام حقوق زن در اسلام، تهران: انتشارات صدرا.
- هانس برتنس، (۱۳۹۵) مبانی نظریه ادبی، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهین.
- **Violi, Patrizia (۱۹۹۲), "Gender, subjectivity and language" in Book, G. and James, R (۱۹۷۶) Keyboards, London, Routledge.**
- **Mansbridge, Jane (۱۹۹۵) Marriage on Trial, A Study on Islamic Familylaw I.B Tauris, London**